

1. با توجه به بحث ضرورت دین:

- تعریف برگزیده دین (از دیدگاه صاحب کتاب) را بنویسید. (ص 13)

دین، عبارت است از مجموعه معارف اعتقادی و برنامه های عملی (احکام و اخلاق) که از جانب خداوند برای هدایت بشر مقرر گردیده و از طریق عقل و وحی، به بشر ابلاغ شده است.

- برهان هدایت عامه بر ضرورت دین را بنویسید. (ص 14)

خداوند به هر موجودی راه رسیدن به غایت مطلوب را نشان داده است. ربنا الذی اعطى كل شی خلقه ثم هدی... دین جلوه هدایت الهی در مورد بشر است که راه رسیدن او به غایت مطلوبش را به او می نمایاند. از مطالعه آیات قرآن به دست می آید که دین نوعی هدایت است. چنان که می فرماید: «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» [17].

اگر از جانب من هدایتی برای شما آمد، پس آن کس که هدایت مرا پیروی کند، بر آنان بیمی نیست و نه آنان محزون خواهند بود.

نیز در جای دیگر می فرماید: «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْتَقِي» [18].

مقصود از هدایت در این دو آیه شریفه که از آیات مربوط به خلقت حضرت آدم. علیه السلام. و خروج او از بهشت و هبوط به زمین

می باشد، هدایت غریزی و حتی هدایت عقلی نیست، بلکه هدایتی مراد است که از طریق وحی تشریحی به حضرت آدم. علیه السلام.

م. و نسل او خواهد رسید. هدایت بشر را بر عهده دارد.

- برهان فلاسفه بر ضرورت دین را بنویسید. (ص 20)

فلاسفه اسلامی، ضرورت دین و نبوت را براساس نیازمندی حیات اجتماعی بشر به قانونی کامل و عادلانه تبیین کرده اند، برهان آنان به گونه ای که ابن سینا در کتاب «اشارات» آورده و محقق طوسی. رحمه الله علیه. در «شرح اشارات» تبیین کرده است، از مقدمات زیر تشکیل می گردد:

1. انسان به تنهایی نمی تواند به نیازهای زندگی خود پاسخ گوید، بلکه در حل مشکلات زندگی به مشارکت و همکاری دیگران نیاز دارد.

2. در زندگی اجتماعی، برای تعیین حدود وظایف و حقوق افراد، وجود قانون، امری ضروری است.

3. تدوین قانون توسط مردم، زمینه ساز نزاع و اختلاف است، و از سوی دیگر چنین قانونی از ضمانت اجرایی لازم برخوردار نیست،

زیرا انسان طبعاً از اطاعت دیگران گریزان است.

4. بدین جهت قانون گذار باید از ویژگی ای برخوردار باشد که او را از دیگران ممتاز، زمینه اطاعت از او را مطبوع و معقول سازد.

5. پیامبران الهی. علیهم السلام. از چنین امتیازی برخوردارند، زیرا آنان با معجزه، دعوی نبوت خود را اثبات می کنند، و اطاعت از

آنان که فرستادگان خداوند. که آفریدگار و پروردگار بشر است. به حکم عقل، لازم است.

6. امتیاز دیگری که قوانین آسمانی بر قوانین بشری دارد این است که دین، عمل به قوانین را امری مقدس می شمارد، و برای عمل به احکام دینی

و عده ثواب، و در برابر مخالفت با آن وعید عقاب می دهد. و این امر در التزام افراد به قوانین نقش اثر گذار و تعیین کننده دارد.

7. در دین، ایمان و معرفت خداوند و انجام يك رشته فرایض دینی مقرر گردیده است که بدون شك التزام جامعه به این امور نقش

مهمی در پایبندی افراد به قوانین اجتماعی و رعایت حقوق دیگران دارد.

8. در نتیجه، قوانین دینی تجلی حکمت، نعمت و رحمت الهی است، و سعادت مادی و معنوی و مصالح دنیوی و اخروی انسان را تأمین

می کند.

- برهان متکلمین بر ضرورت دین را بیان نمایید. (ص 21)

متکلمان اسلامی، لزوم دین و تکلیف الهی را براساس قاعده لطف، تبیین کرده اند.

مفاد قاعده لطف، در اصطلاح متکلمان عدلیه این است که به مقتضای جود و حکمت خداوند، انجام دادن هر آن چه بشر را به هدف

آفرینش انسان و وصول به مقام قرب الهی نزدیک می سازد، بر خداوند واجب و لازم است. اساس این قاعده کلامی را لزوم

هماهنگی میان فعل و فاعل (اصل سنخیت) تشکیل می دهد.

به عبارت دیگر، لازمه کمال در ذات و صفات ذاتی خداوند، کمال در فعل و صفات افعال است. بنابراین، شأن الوهیت و ربوبیت خداوند

اقتضا می کند که هر آن چه بشر را در نیل به غایت مطلوب او کمک می کند، در اختیار او قرار دهد.

براساس این قاعده، در تبیین لزوم تکلیف و شریعت گفته اند: تکلیف و شریعت از دو نظر برای انسان مایه لطف است. و چون لطف،

ضروری است، تکلیف و شریعت نیز ضروری خواهند بود

2. با توجه به بحث نبوت:

- نبوت را تعریف کنید. (ص 26)

واژه نبوت به معنای پیامبری و نبی به معنای پیامبر است ریشه این دو واژه از نبا به معنی خبر می باشد پیامبر کسی است که خبرهای

مهم آسمانی را به بشر ابلاغ می کند.

- ملازمه میان نبوت و رسالت را بیان نمایید. (ص 25)

نبوت با رسالت ملازمت دارد، یعنی کسی که به مقام نبوت و پیامبری برگزیده می شود، مقام رسالت و پیام رسانی را نیز دارد.

البته مقصود این نیست که دو واژه نبوت و رسالت یا نبی و رسول با یکدیگر مترادف اند، بلکه مقصود این است که در اصطلاح کلا

می، این دو با یکدیگر ملازم اند. دلیل روشن بر این مطلب آن است که قرآن کریم آن جا که از نبوت عامه سخن می گوید، گاه واژه

«نبی» و گاه واژه «رسول» را به کار می برد. چنان که فرموده است:

1. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ.» [2]

2. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.» [3]

- تفاوت نبوت و رسالت را از دیدگاه های مختلف بیان کنید. (ص 27)

جنبه کلامی، میان نبوت و رسالت تفاوتی وجود ندارد. با این حال ظاهر کلام بر نوعی تفاوت میان رسول و نبی دلالت می کند،

بدین جهت از ائمه طاهرین - علیهم السلام - درباره تفاوت آن دو سؤال شده است، و آنان تفاوت آن دو را به گونه ای که پیش از این

یادآور شدیم، بیان کرده اند.

نظریه دوم درباره تفاوت میان نبی و رسول - که دیدگاه مشهور میان متکلمان و مفسران اسلامی است - این است که رسول، پیامبری

است که مأمور ابلاغ پیام های الهی به مردم است، ولی نبی، پیامبری است که حامل پیام های الهی است، خواه، مأمور به ابلاغ

آن ها باشد، و یا مأمور به ابلاغ آن ها نباشد. [7]

بنابراین دیدگاه، نسبت میان نبی و رسول، عموم و خصوص مطلق است؛ زیرا هر رسولی نبی هم هست، ولی هر نبیی، رسول نیست،

این نظریه با آن چه ما پیش از این یادآور شدیم که نبوت و رسالت از نظر کلامی با یکدیگر ملازمه دارند، ناسازگار است. با این حال

می توان گفت: مقصود از این نظریه آن نیست که در میان پیامبران کسانی بوده اند که در عین این که حامل پیام های الهی

بوده اند، هیچگاه مأموریت ابلاغ آن پیام ها را به مردم نداشته اند، زیرا چنین فرضی با فلسفه نبوت که هدایت مردم است

منافات دارد، بلکه مقصود این است که ممکن است در شرایطی، فردی دارای مقام نبوت باشد، ولی هنوز به مقام رسالت نرسیده باشد، یعنی به دلایلی مأموریت ابلاغ پیام های الهی به مردم را نداشته باشد. به عبارت دیگر، چه بسا پیامبران الهی قبل از آن که به رسالت مبعوث شوند، مقام نبوت را داشته اند، یعنی با عالم غیب در ارتباط بوده، و معارفی نیز به آنان وحی می شده است، اما مأمور ابلاغ آن معارف به مردم، و هدایت آنان نبوده اند. البته روشن است که پیامبران الهی در آن زمان به عنوان پیامبر نیز شناخته نمی شدند، ولی آن گاه که مأموریت هدایت بشر را عهده دار می شدند، هم دارای مقام نبوت بودند، و هم مقام رسالت. و در اصطلاح کلامی، هر گاه نبوت به کار رود، همین معنا مقصود است.

- فلسفه نبوت را از دیدگاه قرآن بیان نمایید. (ص 29)

1. دعوت به یکتاپرستی و مبارزه با شرك و بت پرستی. 2. داوری در اختلافات و منازعات. 3. برپایی قسط و عدل در جامعه بشری. 4. تعلیم و تربیت. 5. اتمام حجت بر بشر.

- از دیدگاه امام صادق (علیه السلام) فلسفه بعثت پیامبران چیست؟ (ص 33)

از امام صادق - علیه السلام - درباره فلسفه بعثت پیامبران سؤال شد، آن حضرت در پاسخ فرمود:

ما به وجود خدای حکیم عقیده داریم، خداوند جسم نیست تا انسان ها با مشاهده او، با او گفتگو کنند و راه هدایت را از او فراگیرند، و نیز همه انسان ها این شایستگی را ندارند که از طریق وحی با خداوند ارتباط برقرار کنند. بدین جهت، باید خداوند سفیرانی داشته باشد که آن چه خیر و صلاح بشر را برآورده می کند، به آنان بیاموزند، و آنان، پیامبران الهی اند

3. در بحث وحی:

کاربردهای وحی را بیان نمایید. (ص 36 و 37) 1. قوانین تکوینی 2. ادراک غریزی 3. الهام به قلب 4. القاءات شیطانی 5. وحی نبوت

- تفاوت وحی ربانی و شیطانی در چیست؟ (ص 38)

کاربردهای قرآنی وحی را می توان به دو نوع ربانی (الهی) و شیطانی تقسیم کرد. مصادیق وحی ربانی در یک حقیقت اشتراک دارند، و آن عبارت است از نوعی هدایت و راه یابی الهی که تجلیات و درجات مختلف دارد، در جمادات به گونه ای است، در نباتات به گونه ای دیگر که درجه بالاتری از وحی است، و در حیوانات شدیدتر و قوی تر از نباتات است، و در انسان قوی تر از حیوانات، چنان که در انسان ها نیز گاهی درجه عالی تری از آن برای برخی تحقق می یابد، و سرانجام «وحی نبوت» از عالی ترین درجات وحی ربانی و الهی است.

بنابراین، وحی نبوت با دیگر القاءات الهی تفاوت ماهوی ندارد، بلکه تفاوت آن با دیگر وحی های الهی تشکیکی و به لحاظ درجه و مرتبه است. این مطلب از روایتی که شیعه و اهل سنت از پیامبر - صلی الله علیه و آله - درباره رؤیای صادقه نقل کرده اند نیز به دست می آید، چنان که فرموده اند: «رؤیای صادقه، جزئی از هفتاد جزوی نبوت است.»

- ویژگی وحی نبوی را نام ببرید و کوتاه توضیح دهید. (ص 38 و 39)

1- منشا بیرونی و الهی دارد خواه بی واسطه، و یا به واسطه فرشته: این ویژگی، وحی را از نبوغ متمایز می سازد، زیرا نبوغ، جوشش و درخششی است که از درون سرچشمه می گیرد، و مقتضای ساختمان وجودی نابغه است؛ در حالی که وحی، از بیرون وجود پیامبر سرچشمه می گیرد، و پیامبر متعلم است و وحی را از خدا می آموزد.

2. استشعار و خودآگاهی: گیرنده وحی، کاملاً متوجه و آگاه است که آن چه دریافت می کند، از بیرون وجود او به وی

می رسد، در قرآن کریم آمده است که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - به هنگام دریافت وحی از ترس این که مبدا آن چه را تلقی می کند فراموش کند، هنوز جمله هایی را که تمام نشده بود، تکرار می کرد، چنان که می فرماید: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ

با این ویژگی، «وحي» از آن چه «الهام» نامیده می شود، بازشناخته می شود، زیرا در الهام چیزی از عالم غیب بر قلب و دل وارد می شود، ولی دریافت کننده الهام به منشأ آن توجه ندارد.

3. محتوای وحی نبوت، شریعت است

ویژگی سوم وحی مخصوص پیامبران، این است که دربردارنده شریعت است. بنابراین، اگر فرشته وحی با فردی ارتباط داشته باشد، و حقایق را به او تعلیم نماید و آن فرد توجه کامل به فرشته وحی داشته باشد، ولی محتوای وحی مربوط به احکام شرعی نباشد، وحی نبوت نخواهد بود. مانند آن چه توسط جبرئیل به حضرت فاطمه زهرا. سلام الله علیها. تعلیم داده شد، و به عنوان «مصحف» فاطمه زهرا. سلام الله علیها. معروف است، چنان که در روایت آمده است که امام صادق. علیه السلام. درباره مضامین آن فرمود: «در مصحف فاطمه. سلام الله علیها. مطلبی درباره حلال و حرام نیست، بلکه حوادث آینده در آن ثبت است

- با توجه به منشأ بیرونی داشتن وحی، کدام نظریه ابطال می شود؟ توضیح دهید. (ص 39)

ویژگی یاد شده فرضیه فاعلیت نفس پیامبر در پدیده وحی را نیز باطل می سازد زیرا پیامبر در مورد وحی نقش قابل دارد نه نقش فاعلی. وحی از بیرون بر وجود او نازل می شود و از درون شخصیت او تراوش نمی کند چنانکه جمع میان دو نقش فاعلی و قابل پیامبر در پیدایش وحی نبوت نیز ممکن نیست. زیرا لازمه آن اجتماع در وصف وجدان و فقدان در نفس پیامبر نسبت به یک چیز (وحی است) که اجتماع نقیضین و محال است.

- یکی از ویژگی های وحی نبوی، محتوای آن است که شریعت می باشد، این ویژگی کدام نظریه را ابطال می نماید؟ (ص 41)

برخی از متفکران غربی، وحی نبوت را به وحی نفسی تفسیر کرده اند؛ به این صورت که گفته اند: پیامبران به خاطر انقطاع از مردم و توجه به خدا، در خلوت و تنهایی درباره آرمان های عالی و بشر دوستانه می اندیشیده اند، چنین اندیشه مداوم سبب قوت یافتن قوه تخیل آنان گردیده، تا آن جا که افکار خود را می اندیشیدند به صورت مجسم در برابر خود تصور می کردند، و در چنین شرایطی ندایی را می شنیدند که آن ها را فرستاده و پیامبر الهی خطاب می کرد، و در این حال تصویری را در برابر خود مشاهده می کردند که گویا او آورنده وحی الهی است. بدین طریق آن چه را از درون خود می یافتند، نازل شده از عالم غیب می انگاشتند.

حقیقت این نظریه که با آب و رنگ به اصطلاح علمی بیان شده است، همان است که منکران وحی در عصر جاهلیت درباره وحی تصور می کردند، و آن را «أضغاث أحلام»؛ (خوابهای آشفته) می نامیدند، بدیهی است خواب های آشفته مخلوق قوه تخیل انسان است که قوه عقل را تحت الشعاع قرار داده، و فضای ذهن را در اختیار خود می گیرد، و امور غیر واقعی را واقعی جلوه می دهد، یا واقعیات را به گونه ای دیگر نمایش می دهد.

لازمه این تفسیر آن است که پیامبران را افرادی خیال باف و سست اندیشه بدانیم، در حالی که تاریخ، آنان را به عنوان افرادی خردمند و واقع نگرمی شناسد.

- نظریه روان ناخودآگاه را طرح و نقد نمایید. (ص 42)

در روانکاوی جدید ثابت شده است که انسان دارای دو روان است: روان خودآگاه، و روان ناخودآگاه.

روان خودآگاه مربوط به بخش هایی از روان است که انسان آن را در خود احساس می کند و از وجود آن آگاه است، و یافته های آن از طریق حس یا عقل یا درک وجدانی حاصل می شود، مفاهیم و احکام علمی که انسان در حافظه خود نگهداری کرده و در مواقع خاص تداعی می شود، مربوط به روان خودآگاه است. روان ناخودآگاه بخش دیگری از روان انسان را تشکیل می دهد. این بخش در مواقعی که روان خودآگاه به دلیل خواب یا بیماری و مانند آن از کار باز می ایستد، به فعالیت می پردازد. در چنین مواقعی روان ناخودآگاه فعال می شود، و رازهایی را که در خود دارد، به بخش خودآگاه روان انتقال می دهد، و این رازها سپس به زبان جاری می گردد.

براین اساس، وحی مربوط به بخش روان ناخودآگاه پیامبران است. و آن چه آنان به عنوان وحی و اسرار و اخبار غیبی مطرح

می کنند، در حقیقت اسراری است که از روان ناخودآگاه آنان سرچشمه گرفته است.

بر این تفسیر دو اشکال روشن وارد است:

1. روان ناخودآگاه - چنان که اشاره شد - در حالات غیرعادی فعالیت می کند، در حالی که وحی در شرایط عادی که دستگاه عقل و حس و وجدان پیامبران فعالیت داشته، و روان خودآگاه آنان هوشیار بوده است، بر آنان نازل گردیده است، نه در حال خواب، یا بیماری یا خستگی مفرط و مانند آن.

2. پیامبران دریافت های خود را از عالم غیب و به عنوان وحی الهی توصیف کرده اند، بنابراین، اگر دریافت های آنان از روان ناخودآگاهشان سرچشمه گرفته بود، باید آنان دست به دروغگویی زده باشند، در حالی که به گواه تاریخ، دامن پیامبران از ارتکاب چنین عمل ناروایی پاک است.

4. در بحث نبوت و اعجاز:

- چرا خداوند معجزه را دست دروغگو نمی دهد. (ص 45)

ادعای پیامبری بزرگترین ادعای معقولی است که ممکن است از بشر صادر گردد زیرا پیامبری یعنی نمایندگی ویژه از جانب خداوند و بدیهی است که چنین مقامی از عالی ترین مقامات بشری است از این رو نمی توان چنین ادعای بزرگی را بدون دلیل از کسی پذیرفت. یکی از راههای اثبات صدق ادعای پیامبری معجزه است یعنی انجام کاری که با استفاده از اسباب طبیعی نمی توان آن را انجام داد. و چون خداوند مهربان حکیم و عادل است و جز سعادت و هدایت بندگان خود را نمی خواد اگر مدعی نبوت دروغگو باشد و حقیقتاً فرستاده خدا نباشد او را به چنین قدرتی مجهز نمی کند.

- چگونه می توان اثبات کرد که معجزه سبب غیر طبیعی دارد و مبدأ شیطانی ندارد؟ (ص 45)

یکی از راههای اثبات صدق ادعای پیامبری معجزه است یعنی انجام کاری که با استفاده از اسباب طبیعی نمی توان آن را انجام داد. زیرا با توجه به اینکه صاحب معجزه کاری انجام میدهد که سبب طبیعی ندارد معلوم می شود سبب و منشا آن غیر طبیعی است و با توجه به اینکه محتوی دعوت او پاکی و فضیلت است معلوم می شود که مبدأ و منشا ظیطانی ندارد بنابراین قدرت او بر انجام معجزه صرفاً از جانب خداوند می باشد. و چون خداوند مهربان حکیم و عادل است و جز سعادت و هدایت بندگان خود را نمی خواد اگر مدعی نبوت دروغگو باشد و حقیقتاً فرستاده خدا نباشد او را به چنین قدرتی مجهز نمی کند.

- استدلال معجزه بر صدق دعوی نبوت چه نوع استدلالی است؟ (ص 46)

استدلال از وجود یکی از دو شی متلازم بر وجود دیگری مانند استدلال از وجود روز بر روشنایی هوا یا استدلال از جهش برق در آسمان بر وجود رعد. کسی که ادعای نبوت میکند در حقیقت مدعی این است که با جهان غیب رابطه دارد و مورد عنایت و حمایت خاص خداوند است و لازمه چنین ادعایی است که بتواند کارهای خارق العاده که منشا الهی دارد انجام دهد بنابراین اگر او در دعوی نبوت صادق باشد باید بر انجام معجزه نیز قادر باشد زیرا این دو ملازم یکدیگرند.

- تفاوت معجزه با کرامت در چیست؟ (ص 47)

معجزه به معنای کاری خارق العاده که منشا خدایی دارد و به خاطر اهداف خدایسندانه انجام می شود به پیامبران اختصاص ندارد بلکه همه اولیای خاص خداوند از چنین قدرتی برخوردارند. تنها فرق میان معجزه ی پیامبران با سایر اولیای الهی همان مقرون بودن معجزه های پیامبران با دعوت نبوت یا تحدی است از این رو متکلمان اسلامی برای رعایت تفاوت میان این دو، معجزه های اولیای الهی غیز از پیامبران را کرامت نامید.

- تفاوت معجزه با سحر ساحران را بیان نمایید؟ (ص 48)

قدرت روحی پیامبران و اولیای الهی جز از طریق عبادتهای شرعی صورت نمیگیرد در حالی که مرتضان و ... از هرگونه ریاضت روحی که در تقویت روح و چیره شدن آن بر عالم ماده موثر است استفاده میکنند.

عامل غیبی موثر در تحقق معجزه ها توسط پیامبران و اولیای الهی عنایت و مشیت ویژه خداوند است ولی عامل نامرئی که مرتضان و ساحران را کمک می کند شیاطین یا جن می باشند.

پیامبر و اولیای خداوند از کارهای خارق العاده جز در مسیر رضای خدا و مصالح بندگان خدا استفاده نمی کنند و هرگز آن را برای مقاصد فردی و نفسانی به کار نمی برند در حالی که دیگران تنها مصالح و منافع خود را مدنظر دارند و ب انگیزه کسب مال و انتقام جویی و .. از کارهای خارق العاده استفاده می کنند.

5. با توجه به بحث عصمت:

- عصمت را تعریف کنید. (ص 55)

عصمت و مصونیت از خطا و لغزش، یکی از شرایط نبوت است، زیرا بدون آن غرض از بعثت تحقق نمی پذیرد. از این رو، در اصل لزوم عصمت پیامبران الهی، میان علمای ادیان و مذاهب اختلافی نیست.

- مراتب عصمت را نام ببرید. (ص 56) 1. مصونیت از خطا در دریافت وحی و ابلاغ آن.

2. مصونیت از مخالفت با احکام الهی در عمل. [1] 3. مصونیت از اشتباه در موضوعات و مصادیق احکام. 4. مصونیت از اشتباه در مسایل مربوط به مصالح و مفساد اجتماعی [3] و فردی. 5. مصونیت از اشتباه در مسایل عادی زندگی فردی.

- عصمت در مرحله دریافت و اطلاع وحی را اثبات نمایید. (ص 56)

عصمت در دریافت و حفظ و ابلاغ وحی، در واقع خمیر مایه نبوت است و بدون آن، نبوت و ارسال پیامبران بی فایده خواهد بود. بنابراین، همان دلیلی که بر ضرورت نبوت اقامه شده است، دلیل بر لزوم عصمت در تبلیغ الهی نیز هست. توضیح این که: در باب ضرورت نبوت، گفته شده است از آن جا که ادراک های عادی انسان ها، برای شناسایی کامل راه سعادت و شقاوت، کافی نیست، پس خدا باید این نقص و کمبود را از راه وحی و ارسال پیامبر جبران کند. در غیر این صورت، هدف از خلقت انسان - که تکامل اختیاری می باشد - نقض می شود، زیرا تکامل اختیاری در گرو شناخت صحیح و کافی است، و آن امر نیز بدون بعثت انبیاء حاصل نخواهد شد. پس اگر خداوند پیامبری بفرستد، ولی این پیامبر در دریافت وحی یا حفظ و ابلاغ آن دچار خطا گردد، هدف از بعثت نقض خواهد شد، و این کار با حکمت خدا منافات دارد.

- چرا پیامبران قبل و بعد از بعثت، گناه عمدی و سهوی ندارند؟ (ص 57)

1. پیامبران در واقع نماینده خداوند در رساندن پیام های او به مردم هستند، و این نمایندگی به دو صورت می تواند انجام پذیرد: یکی گفتاری و دیگری رفتاری. یعنی همان گونه که گفتار پیامبر، حاکی از دریافت وحی الهی است. رفتار او هم چنین حکایتی دارد و نشانگر آن است که این کار مورد رضایت و اجازه خداست. اگر پیامبر مرتکب گناه گردد، چون نماینده خدا در بین مردم است، مردم به تصور این که، این کار شایسته است آن را انجام می دهند و به خطا می افتند. و این نقض غرض خدا در بعثت انبیاء

می باشد. بلکه اگر پیامبر کاری بر خلاف محتوای وحی انجام دهد و تصریح کند که این کار من جایز نیست، باز به دلیل تناقض میان

گفتار و رفتار، مردم دچار تردید می شوند و می گویند: اگر این کار نارواست پس چرا خود او که نماینده خداست انجام داد؟

2. بعثت انبیاء، صرفاً پیام رسانی نیست، بلکه پیامبران الهی مسؤولیت هدایت انسان ها به سوی خدا را به عهده دارند. و هدایت تنها با بیان احکام الهی حاصل نمی شود، بلکه ایمان راسخ انبیاء به آن چه آورده اند و تجلی آن در اعمال آن ها در هدایت مردم نقش اساسی دارد، زیرا نقش تربیتی طرز عمل و رفتار مربی و حالت ها و صفات او در افرادی که تحت تربیت او قرار دارند، به

مراتب بیشتر از گفتار اوست. چنان که قرآن کریم می فرماید:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» به تحقیق رسول خدا اسوة نیکو برای شماست.

بر این پایه، باید عوامل بازدارنده از گناه، به اندازه ای در پیامبر نیرومند باشد که به کلی از گناه به دور بوده، و از مصونیت کامل نسبت به گناه و مخالفت احکام الهی برخوردار باشد، و هیچ نقطه تاریکی در صفحه حیات او پیدا نشود.

- برای عصمت پیامبران یک آیه را با استدلال آن بیان نمایید (دلالت آن کافی است). (ص 58 ص 59)

1. پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»

2. پیامبران هدایت یافتگانند، و هر کس را خدا هدایت کند گمراه نمی شود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ...» «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ».

3. منشأ ضلالت و گناه، شیطان است، و شیطان نمی تواند در پیامبران نفوذ کند: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا سَعْيَ عِبَادِكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ».

4. اطاعت از پیامبر، اطاعت از خداست، و اطاعت از خدا، با گناه قابل جمع نیست: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ».

5. عمل پیامبر اسوه حسنه است، و گناه با اسوة حسنه بودن سازگار نیست: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ».

- آیا پیامبران در موارد عادی هم عصمت دارند؟ (ص 59)

دلیل بر لزوم عصمت پیامبران از امور یاد شده در مراحل دیگر عصمت، این است که از نظر افراد عادی که اکثریت انسان ها را تشکیل می دهند، اشتباه در امور عادی، از خطای در احکام دین قابل تفکیک نیست. بنابراین، اگر پیامبر در امور یاد شده دچار خطا و اشتباه گردد، آن را به احکام دینی هم سرایت می دهند و در نتیجه، اطمینان آنان نسبت به پیامبر از دست می رود. و این با غرض رسالت منافات دارد. گذشته از این، شکمی نیست، پیامبری که از هر گونه خطا. اعم از احکام دینی و موضوعات و مسایل عادی زندگی. مصون است، بهتر و بیشتر می تواند توجه و اعتماد مردم را جلب کند تا پیامبری که فقط از عصمت در احکام برخوردار است. و مقتضای جود و رحمت الهی این است که کامل ترین لطف را در حق بندگان انجام دهد.

- چگونه عصمت و اختیار پیامبران با هم قابل جمع است؟ (ص 60) اختیار حالت یا صفتی است در فاعل که به سبب آن «فعل» و

«ترك» را تصور کرده و پس از يك رشته محاسبات و ملاحظات يکي از دو طرف را بر مي گزیند، یعنی یا فعل را انجام می دهد یا آن را ترك می کند، این نکته را نیز باید در نظر داشته باشیم که پس از انتخاب فعل یا ترك و ارادة قطعی نسبت به آن، طرف گزیده شده از حالت تردید و امکان خارج شده و به سرحد لزوم و حتمیت می رسد تا آن جا که در آن شرایط، طرف دیگر، امکان ظهور و بروز پیدا نمی کند، لیکن این حتمیت و لزوم، نتیجه اختیار و ناشی از آن است، و به همین دلیل با اختیاری بودن «فعل» منافات ندارد.

- اگر پیامبران عصمت دارند پس چرا خداوند متعال در آیه قرآن به حضرت آدم(علیه السلام) نسبت گناه می دهد؟ (ص 63-64)

گناه، مصادیق و مراتب گوناگونی دارد که با تفکیک آن ها از یکدیگر بسیاری از اشتباهات و اشکال هایی که درباره عصمت پیامبران و اولیای خدا مطرح شده است، حل خواهد شد. این موارد عبارتند از:

1. مخالفت با اوامر و نواهی «مولوی» که در محدوده واجب و حرام. مانند دروغگویی، دزدی، ترك نماز و روزه واجب و در يك کلمه ترك واجبات، ارتکاب محرمات. شکل می گیرد. و رایج ترین معنای گناه همین مورد است، و دلایل عقلی و نقلی، بر عصمت پیامبران و دیگر معصومان از این گناه دلالت دارد و در هیچ منبع و مأخذی، چنین گناهی به آنان نسبت داده نشده است.

2. انجام کاری از شخصی که دارای مقام علمی و معنوی فوق العاده ای است، با توجه به مقام ویژه او بهتر است که این گونه کارها

از وی صادر نشود، هر چند آن کار در مقایسه با نوع مکلفان، عملی ناشایسته به شمار نمی رود. این گونه گناه را «ترك اولی» می گویند.

3. اعمال عبادی بندگان، هر چند به طور شایسته انجام شود، باز نسبت به مقام بزرگ خداوند و لطف ها و نعمت های بی شمار او ناچیز و ناقص است و اساساً قابل مقایسه نیست. به همین دلیل، آنان که با عظمت خداوند آشنایی بیشتری دارند، عبادت خود را با نهایت شرمساری به پیشگاه او عرضه می کنند و پیوسته به تقصیر خویش اعتراف می کنند.

- دلیل نبوت پیامبر اسلام (صلوات الله علیه وآله وسلم) را بیان نمایید. (ص 67)

جامع ترین طریق اثبات نبوت فرد این است که مدعی پیامبری بر اثبات ادعای خود معجزه بیاورد و با منکران و مخالفان تحدی نماید. در این صورت، اگر آنان از مبارزه با او عاجز شوند، نبوت او ثابت خواهد شد.

در این که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - دعوی نبوت کرده است، تردیدی نیست، چنان که ظهور معجزه های بسیار توسط او نیز از مسلمات تاریخ است. معجزات پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - دو گونه است: یکی، قرآن کریم که معجزه علمی و جاودان است؛ و دیگری، معجزات عملی آن حضرت که برخی از آن ها در قرآن کریم و موارد دیگر در کتاب های حدیث و تاریخ نقل شده است، اینک به اختصار این دو قسم از معجزه های پیامبر - صلی الله علیه و آله - را بررسی می کنیم، تا برهان نبوت او آشکار گردد.

- جهات اعجاز قرآن را نام ببرید و یک مورد را به دلخواه توضیح دهید. (ص 69)

1. اعجاز ادبی قرآن 2. اعجاز قرآن در قلمرو معارف و احکام 3. قرآن و خبرهای غیبی 4. هماهنگی و عدم اختلاف در قرآن 5.

2. اعجاز قرآن در قلمرو معارف و احکام

درک این جنبه از اعجاز قرآن در گرو این است که بدانیم بخش عظیمی از آیات قرآن مربوط به معارف دینی و اصول کلی نظام زندگی بشر است که در برگیرنده عالی ترین معارف و جامع ترین قوانین است، و این در حالی است که محیط جزیره العرب - که پیامبر در آن رشد کرده بود - کمترین اطلاعی از این قبیل معارف و احکام نداشت، بلکه فرهنگ حاکم بر جامعه آن روز عربستان، فرهنگ شرک و جاهلیت بود و از نظر عقل پذیرفته نیست که فردی که در چنان جامعه ای رشد نموده است، بتواند چنان معارف و قوانین فوق العاده ای را عرضه نماید. بنابراین باید پذیرفت که قرآن از جانب خداوند نازل گردیده است.

6. در بحث خاتمیت:

- خاتمیت را تعریف کنید. (ص 75) مسلمانان، بر این عقیده اتفاق و اجماع دارند که پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - آخرین

و برترین پیامبر الهی؛ و شریعت اسلام، آخرین و کامل ترین شریعت آسمانی است. این عقیده از ضروریات دین اسلام به شمار می رود و هر کس آن را انکار کند، در حقیقت، نبوت پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - را انکار کرده است. قرآن کریم و احادیث معتبر اسلامی به روشنی بر خاتمیت دلالت می کنند، و اعتقاد مسلمانان در باب خاتمیت از این دو منبع دینی سرچشمه می گیرد.

- یک دلیل بر اثبات خاتمیت بیاورید. (یک آیه و یک روایت) (ص 77)

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» [4] ما تو را نفرستادیم مگر این که مایه رحمت برای جهانیان باشی.

حدیث مربوط به خاتمیت دین به واسطه شریعت اسلام - به ویژه در کتب حدیث شیعه - بسیار است. معروف ترین حدیث در این باره، حدیث منزلت است که از نظر سند قطعی، و از نظر دلالت بر خاتمیت نیز صراحت دارد. پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله -

در این حدیث نسبت علی . علیه السلام . به خود را از قبیل نسبت هارون به موسی . علیهما السلام . دانسته است، و در ادامه می فرماید: «با این تفاوت که هارون پیامبر بود، ولی علی . علیه السلام . پیامبر نیست»؛ زیرا پس از رسول خدا . صلی الله علیه و آله . پیامبری برگزیده نخواهد شد، چنان که فرمود:

«أنت مِیِّیَ یَمْنَزِلَةُ هَارُونَ مِیْنِ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِیَ» [8].

- شبهه نهایت را مطرح و نقد نمایید. (ص 76)

پاسخ شبهه ای که پیروان مسلک بهائیت مطرح کرده و گفته اند: «آیه یاد شده بر خاتمیت نبوت دلالت می کند، نه بر خاتمیت رسالت»، روشن می شود؛ چرا که آن ها به خاتمیت شریعت معتقد نیستند، و بهایی گری را شریعت جدیدی می دانند که توسط پیشوایان این مسلک از جانب خداوند آورده شده است. پاسخ این است که برای آوردن شریعت آسمانی جدید، اول باید به مقام نبوت رسید آن گاه به مقام رسالت، یعنی نخست باید خیر برگزیده شدن به مقام نبوت را از طریق وحی دریافت کرد، آن گاه معارف و احکام الهی را از طریق وحی به دست آورد، و در مرتبه بعد از نبوت، به مقام رسالت و ابلاغ شریعت الهی به مردم و تلاش در جهت اجرای آن پرداخت.

- ملازمه خاتمیت و کمال دین را بیان نمایید. (ص 79)

خاتمیت شریعت با کمال آن ملازمه دارد، زیرا اگر شریعت کامل تر امکان پذیر باشد، پایان بخشیدن به شریعت، با فرض وجود قابلیت آن در افراد بشر با جود و حکمت الهی سازگاری ندارد. از سوی دیگر هرگاه شریعت به کامل ترین مرتبه ممکن رسید، شریعت دیگری برتر از آن معقول نیست، و در این صورت دین و شریعت به پایان خود می رسد. کمال شریعت، عبارت است از این که معارف و احکام شریعت در همه حوزه های هدایت که قلمرو نقش آفرینی و کارکرد دین است، عالی ترین معارف و احکام ممکن باشد.

- چگونه بین مسائل جدید و خاتمیت که ثبات و عدم تغییر در دین است، جمع می کنید؟ توضیح دهید. (ص 87)

در باب خاتمیت دین همیشه جمع کردن خاتمیت و ثبات شریعت از یک سو و پاسخگو بودن دین به مسایل متغیر و متحول مطرح بوده است. جمع میان این دو از قبیل مع میان دو امر متضاد است زیرا از یک سو حیات بشر پیوسته در معرض تحول و تطور است و هر روز مسایل جدید رخ می دهد که باید حکم دین را در مورد آن جویا شد از سوی دیگر احکام دین در عصر یا اعصار پیش از این بیان شده و پاسخگوی مسایل زمان و مکان دیگری بوده که اکنون شرایط آن به کلی دگرگون شده است

- ارکان پویایی شریعت خاتم را نام برده و یک مورد را به دلخواه توضیح دهید. (ص 89)

احکام اولیه و ثانویه - تشریح اجتهاد در اسلام - نقش کلیدی عقل در اجتهاد - ملاکات احکام و قاعده اهم و مهم - مسیولیتها و اختیارات حاکم اسلامی

احکام اولیه و ثانویه: در شریعت اسلام دو گونه قانون و حکم وجود دارد:

1. قوانین و احکام اولیه، که مربوط به شرایط عادی و معمولی زندگی انسان هستند.

2. قوانین و احکام ثانویه، که مربوط به شرایط اضطراری و غیرعادی اند.

دسته نخست را قوانین اولیه، و دسته دوم را قوانین ثانویه می نامند. احکام ثانویه بر احکام اولیه نظارت دارند و در شرایط غیرعادی آن ها را تغییر داده یا به کلی آنها را بر می دارند. مثلاً وجوب روزه داری در ماه رمضان، از احکام اولیه است که مربوط به شرایط عادی است؛ لیکن اگر روزه داری موجب ضرر گردد و سلامتی انسان را دچار مشکل سازد، در این جا حکم ثانوی، یعنی «قاعده رفع ضرر» وارد عمل می شود، و وجوب روزه را از کسانی که روزه داری، برای آن ها ضرر دارد، برمی دارد. و

همین گونه است اگر روزه داری بر فرد دیگری ضرر وارد سازد، مانند زن بارداری یا زنی که بچه شیرخوار دارد و روزه گرفتن به فرزند او ضرر می رساند.

این حکم در جایی که انجام عمل عبادی موجب سختی و مشقت طاقت فرسا باشد نیز جاری است؛ زیرا گلفت و مشقتی که از حد معمول در انجام چنین تکالیفی بیرون است، هر چند به مرحله ضرر رساندن به بدن نمی رسد، ولی موجب حرج و سختی غیر متعارف است، و در این صورت «قاعدۀ رفع حرج» بر حکم اولی احکام عبادی اولویت دارد و موجب می گردد وجوب آن ها از بین برود.

این گونه احکام ثانوی در معاملات (= معاملات بالمعنی الاعم در اصطلاح فقه) نیز جاری است و حکم اول را تغییر می دهد یا به کلی آن را برمی دارد.[3] برای نمونه، حکم اولیه خوردن گوشت و دیگر غذاهای مباح، حلیت (حلال بودن) است، ولی اگر خوردن آن زیان جدی و مهم به بدن وارد سازد، حرام خواهد بود؛ چنان که اگر ترك آن زیان آور باشد، و خوردن آن برای حیات انسان ضرورت پیدا کند، واجب خواهد شد. در این جا حکم ثانوی ضرر، حکم اولی را تغییر می دهد. و این در حالی است که در تمام موارد یاد شده، حکم اولی نسخ نشده و برای همیشه باقی خواهد بود.

- آیا می بودن ملازم با بی سواد است؟ (ص 109)

اگرچه واژه امی به معنای بیسواد است ولی درس خواندن با بی سواد ملازمه ندارد. زیرا هرچند روش متعارف و معمول برای کسب دانش درس خواندن است. ولی علم و دانش پیامبران الهی از طریق معمول بدست نیامده است آنان کسب دانش کرده اند ولی معلم آنان خداوند بوده است و در مکتب وحی عالی ترین معارف را آموخته اند. بنابراین واژه امی نه به معنای بی سواد و نه بمعنای نخواندن و نوشتن برای پیامبر اکرم نقض می باشد

- حکمت درس ناخواندگی پیامبر اسلام چیست؟ (ص 110)

فلسفه درس ناخواندگی پیامبر در سوره عنکبوت اینطور بیان شده: اگر پیامبر میتواند درس بخواند و بنویسد این تهمت که ایاتی که بر مردم میخواند وحی الهی نیست و او آنها را از پیش خود میگوید و یا از کسی آموخته است میتواند در اندهان مردم ایجاد شک و تردید نماید

7. در بحث امامت:

- فلسفه امامت را تبیین نمایید. (ص 117)

فلسفه و ضرورت امامت، همان فلسفه و ضرورت نبوت است جز در ابلاغ وحی تشریحی و آوردن شریعت که با ختم نبوت پایان پذیرفته است همان فلسفه و ضرورت نبوت است. در تبیین این مطلب عناوین زیر را یادآور میشویم: تبیین فاهیم قران - داوری در منازعات - ارشاد و هدایت انسانها - اتمام حجت بر بندگان - برقراری عدل و امنیت -

- ضرورت امامت را از دیدگاه متکلمان شیعه و اهل سنت بررسی و تبیین نمایید. (ص 120)

از آنچه درباره فلسفه و اهداف امامت بیان گردید، می توان ضرورت آن را نیز به دست آورد؛ زیرا اهداف و آرمان های یاد شده از ضرورت های حیات دنیوی و اخروی انسان می باشند. لزوم وجود رهبر در يك جامعه تا به حدی است که اگر دسترسی به امام عادل امکان نداشته باشد، حتی وجود امام غیرعادل از نبودن آن بهتر است، زیرا فقدان امام به هرج و مرج اجتماعی و سلب امنیت همگانی منجر می شود، که پی آمدهای تلخ آن به مراتب از پی آمدهای ناگوار امام و پیشوای غیر عادل بدتر است، از این رو امام علی. علیه السلام فرموده اند:

«لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ».[2]

ضرورت وجود امام تقریباً مورد قبول همه متکلمان اسلامي است، هر چند در این که این ضرورت مقتضیات حکم عقل است یا شرع، و بشري است یا الهی، دیدگاه های آنان متفاوت است. اشاعره وجوب آن را شرعی، و عدلیه وجوب آن را عقلی، دانسته اند. عدلیه نیز دو دسته اند؛ شیعه وجوب آن را الهی و تعیین امام را فعل خداوند، ولی معتزله وجوب آن را بشري و تعیین امام را وظیفه مسلمانان می دانند.[3]

- چگونه با قاعده لطف می توان وجود امام را اثبات کرد؟ (ص 121)

مفاد قاعده لطف. که یکی از قواعد کلامی مورد قبول متکلمان عدلیه است. این است که هر فعلی از جانب خداوند که در سعادت مندی مکلفان مؤثر است، بدون آن که اختیار را از آنان سلب کند، یک ضرورت و واجب عقلی است و مقتضای عدل و حکمت خداوند می باشد، به گونه ای که ترك آن با عدل و حکمت خداوند سازگار نیست. و نبوت از مصادیق بارز این قاعده است. ز دیدگاه متکلمان امامیه، امامت نیز حکم نبوت را دارد، و از مصادیق دیگر قاعده لطف است

- از دیدگاه عقل، چگونه عصمت امام قابل اثبات است؟ (ص 123) سوال ترم

الف. حفظ دین در گرو عصمت امام است. ب. لزوم تسلسل

الف. حفظ دین در گرو عصمت امام است.

چنان که در درس گذشته بیان گردید، مسؤلیت حفظ دین از خطر تحریف و تغییر، برعهده امام است، چنان که او عهده دار هدایت دینی افراد نیز می باشد. بدیهی است انجام این دو مسؤلیت و تحقق بخشیدن به این دو آرمان دینی، در گرو مصونیت امام از خطا و انحراف است، به خصوص که هدایتگری در سخن و گفتار خلاصه نمی شود، بلکه تأثیر عمل امام در جهت دادن به رفتار جامعه، به مراتب بیشتر از گفتار او است. به همین دلیل، باید امام در فهم و بیان احکام دینی و نیز در عمل به آن ها، مصون از خطا و لغزش باشد تا پیروان خود را به طور صحیح هدایت کند. بدیهی است اصل عقلی مزبور در مورد سومین مرتبه از عصمت. یعنی عصمت از خطا در تشخیص مصالح و مفاسد جامعه اسلامي. نیز جاری است.

ب. لزوم تسلسل

یکی از جهات نیازمندی جامعه دینی به امام این است که مردم در شناخت دین و اجرای آن مصون از خطا نیستند. بنابراین، اگر هر گاه امام نیز مصون از خطا و لغزش نباشد، به امام دیگری نیاز است. نقل کلام به امام دوم می کنیم، اگر او نیز معصوم نباشد، امام دیگری لازم است. اگر رشته را ادامه دهیم، در جایی پایان نمی پذیرد و به تسلسل می انجامد، و روشن است که تسلسل باطل است. بنابراین باید در یک زمان، بی نهایت امام وجود داشته باشد، که امتناع آن امری بدیهی است. پس نتیجه می گیریم که باید امام مصون از خطا و لغزش باشد.

- با یک آیه عصمت امام را اثبات نمایید. (ص 125 و 126)

لزوم عصمت امام را از برخی آیات قرآن نیز می توان استنباط کرد:

آیه اول:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» [3]

از خدا، رسول خدا و پیشوایان خود اطاعت کنید.

در این آیه، اطاعت از «اولی الامر» بسان اطاعت از پیامبر خدا واجب گردیده است، بدیهی است اطاعت بی قید و شرط از کسی در صورتی جایز و واجب است، که احتمال خطا و لغزش در مورد او راه نداشته باشد؛ زیرا در غیر این صورت چه بسا اطاعت از او به معصیت و نافرمانی خدا بیانجامد، که حرام و ناپسند است، و هرگز خداوند گناه را نمی پسندد و انجام آن را بر کسی روانمی دارد.

دلالت این آیه بر عصمت «اولی الامر» (امامان) جای تردید نیست، تا آن جا که فخرالدین رازی که از علمای اهل سنت است نیز آن را پذیرفته و چنین گفته است:

1. خداوند به طور قطع به اطاعت «اولی الامر» حکم کرده است.

2. خداوند هر کس را به طور قطع واجب الاطاعه بداند، معصوم است.

3. نتیجه این که: اولی الامر معصومند.

وی سپس گفته است: مقصود از اولی الامر یا عموم امت است یا بعضی از آن ها. فرض دوم درست نیست، زیرا ما به بعضی امت که معصوم باشد، دسترسی نداریم. بنابراین، فرض نخست متعین است، و آن منطبق بر اهل حل و عقد می باشد که اجماع آنان در مسایل، حجت دینی به شمار می رود [4].

سخن رازی در این جهت که اهل حل و عقد را مصداق اولی الامر دانسته، صحیح نیست؛ زیرا اهل حل و عقد عبارتند از عده ای از مردم که از نظر آگاهی و تفکر و حسن رأی بر افراد دیگر برتری دارند، واضح است که این برتری نسبی دلیل بر عصمت آن ها از هر گونه خطا نخواهد بود.

آری، توافق آنها در یک مسئله از احتمال خطا در آن می کاهد، ولی احتمال آن را به کلی از بین نمی برد، در حالی که لزوم اطاعت بی قید و شرط از فرد یا گروهی بر نفی هرگونه احتمال خطا (عصمت مطلقه) دلالت می کند.

- صفات و ویژگی های امام را از دیدگاه شیعه و اهل سنت مقایسه و بررسی نمایید. (ص 128 و 129 و 133)

اهل شیعه: برتری امام بر دیگران - امامت و اعجاز- پیراستگی از عیوب جسمی و روحی - زهد و تقوا - علم و دانش امام- امامت و عصمت

اهل سنت: مجتهد در اصول و فروع دین باشد - صاحب رای و تدبیر و آشنا به امور سیاست و رهبری باشد - شجاع و عادل باشد - از سلا مت جسمانی برخوردار باشد - مرد و بالغ باشد

- تفاوت شیعه و اهل سنت در انتخاب امام و جانشین بعد از پیامبر در چیست؟ دلیل هر کدام را جداگانه مطرح کنید و نظر حق را

بیان نمایید (با یک دلیل). (ص 135 و 136 و 139) در این که امام چگونه تعیین می شود، دو نظریه است:

1. نظریه شیعه، که راه تعیین امام را منحصر در نص شرعی می داند. یعنی امامت مقامی است انتصابی و نصب امام، حق خداوند است، همان گونه که نبوت نیز مقامی انتصابی است، و تعیین پیامبر حق و شأن خداوند است و بس.

2. نظریه مورد قبول اهل سنت، که می گویند: راه تعیین امام منحصر در نص شرعی نیست، زیرا امامت انتصابی نبوده و مسلمانان

می توانند خود، امام و جانشین پیامبر را انتخاب کنند.

- آیه ولایت چگونه بر امامت امیرالمؤمنین(علیه السلام) دلالت می نماید؟ (ص 143)

تفسیر آیه

1. کلمه «إِمَامًا» بر تخصیص دلالت می کند. یعنی ولایت بر مسلمانان مخصوص خدا، و پیامبر خدا و مؤمنانی است که در آیه توصیف شده اند.

2. در مورد این که مقصود از ولایت چیست، دو دیدگاه وجود دارد. علمای اهل سنت آن را به معنای محبت و نصرت، و علمای شیعه آن را به معنای زعامت و رهبری دانسته اند.

3. دلیل قول شیعه این است که اولاً ولایت به معنای محبت و نصرت به پیامبر و عده ای از مؤمنین اختصاص ندارد، بلکه امری عمومی است. یعنی همه مؤمنین باید دوستدار و یاور یکدیگر باشند، چنان که قرآن کریم می فرماید:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» [3]

ثانیاً: روایات بسیاری از طریق شیعه و اهل سنت وارد شده که آیه در شأن علی . علیه السلام . نازل شده است، آن گاه که فقیری وارد مسجد شد و از مردم کمک خواست، و کسی به او کمک نکرد، علی . علیه السلام . که در حال رکوع بود، با دست خود به او اشاره کرد و انگشتر خویش را به او داد، سپس آیه یاد شده، بر پیامبر اکرم . صلی الله علیه و آله . نازل شد. [4]

4. دلیل قول اهل سنت این است که این آیه بین آیاتی واقع شده است که مسلمانان را از ولایت اهل کتاب نهی کرده است. بنابراین، سیاق آیات قرینه است بر این که مقصود از ولایت در آیه مورد بحث نیز محبت و نصرت می باشد.

لیکن این استدلال صحیح نیست، زیرا قرینه سیاق دلیل ظنی است نه قطعی، و دلیل ظنی در جایی قابل استناد است که دلیلی بر خلاف آن نباشد. در این جا نیز و آن چه در اثبات قول نخست گفته شد، با قرینه سیاق مخالف است، بنابراین، در این صورت نمی توان به آن استناد کرد.

- آیه تبلیغ را بررسی نموده و چگونگی دلالت آن بر امامت امیرالمؤمنین(علیه السلام) را تبیین کنید. (ص 146)

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» [7]

ای پیامبر آن چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است را ابلاغ کن، اگر این کار را انجام ندهی، رسالت خدا را ابلاغ نکرده ای، و خدا تو را از خطر مردم حفظ می کند، به درستی که خدا کافران را هدایت نمی کند.

تفسیر آیه

مفاد این آیه شریفه آن است که دستوری از جانب خدا بر پیامبر نازل شده بود، و پیامبر از ابلاغ آن بیمناک بود، ولی خداوند با تأکید خاصی او را به ابلاغ آن فرمان داد و مطمئن ساخت که در این راه خطری متوجه او نخواهد بود. و این که این دستور به قدری اهمیت دارد که تبلیغ نکردن آن به منزله تبلیغ نکردن اصل رسالت است:

«وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»

بدیهی است پیامبر . صلی الله علیه و آله . هیچ گاه به خاطر ترس از جان خود در تبلیغ رسالت الهی کوتاهی نکرده است. بنابراین، ترس او از این جهت نبوده است، آنچه در این جا به نظر درست می آید این است که این دستور در برگیرنده حکمی بوده که ممکن بود به شأن و موقعیت پیامبر . صلی الله علیه و آله . در اذهان عده ای از مسلمانان صدمه وارد کند، یعنی مشتمل بر حکمی بوده است که در ظاهر امر در برگیرنده نفع شخصی یا قومی برای آن حضرت بوده است.

این حکم به قرینه روایات بسیار که در شأن نزول آیه وارد شده است، همان ولایت و رهبری علی . علیه السلام . بوده است؛ زیرا در

روایات شأن نزول آمده است که این آیه در جریان غدیر خم نازل شده است. از این رو، ابلاغ این حکم می توانست این ذهنیت را

برای برخی از مسلمانان ایجاد کند که پیامبر نیز مانند فرمانروایان بشر است که بستگان خود را به عنوان جانشین خویش تعیین می کنند، به ویژه آن که در میان مسلمانان عده زیادی افراد منافق وجود داشتند که از چنین فرصت هایی، بهترین بهره برداری را به نفع مقاصد خود می نمودند.

از سوی دیگر، وجود یک رهبر لایق و با کفایت برای حفظ اسلام بسیار مهم و تعیین کننده، و عدم وجود آن برای اسلام خطرناک است، از این رو، نفي ابلاغ رسالت به خاطر ابلاغ نکردن آن کاملاً استوار و حساب شده است.

- آیه اکمال دین چگونه بر ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دلالت دارد؟ (ص 145)

«الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» [10]

امروز کافران از دین شما ناامید شدند پس از آنان نترسید بلکه از من بترسید، امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و از اسلام به عنوان یک دین برای شما راضی شدم.

این آیه کریمه تصریح دارد بر این که در تاریخ اسلام و در عصر رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - روزی بوده که در آن واقعه ای رخ داده است که چند ویژگی داشته است:

1. کافران از این که بتوانند دین اسلام را از بین ببرند ناامید شدند.
2. در این صورت، مسلمانان نباید از ناحیه خطر کافران بر دین اسلام بیمناک باشند، بلکه باید از سنن و قوانین الهی بیمناک باشند، که چه بسا رعایت نکردن آن ها به دین آنان صدمه وارد نماید.
3. در آن روز دین، کامل گردید. 4. نعمت الهی بر مسلمانان به مرحله نهایی رسید.
5. دین اسلام با آن قانون و دستور ویژه، مورد رضایت خداوند قرار گرفت.

- حدیث منزلت را مطرح نموده و طریق استفاده آن را در بحث امامت بیان نماید. ص 157

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - در موارد مختلف، از جمله در جریان غزوه تبوک، خطاب به علی - علیه السلام - فرمود:

«انت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي».

نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی - علیهما السلام - است با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد بود.

سند و مفاد حدیث: این روایت نیز از روایات متواتر است، [17] و از نظر اعتبار سند قابل تردید نیست، بلکه سخن در مفاد آن است:

1. از نظر اهل سنت مقصود پیامبر - صلی الله علیه و آله - بیان علاقمندی خاص خود به علی - علیه السلام - بوده است، و این که او نزدیک ترین و محبوب ترین افراد نزد اوست، همان گونه که هارون - علیه السلام - از نزدیک ترین و محبوب ترین افراد نزد حضرت موسی - علیه السلام - بود.
 2. از نظر شیعه مقصود مقام وصایت و جانشینی است، یعنی همان گونه که هارون هنگام رفتن موسی به میقات، جانشین او گردید، و اگر پس از موسی - علیه السلام - نیز زنده می ماند، رهبری قوم او را برعهده می داشت، علی - علیه السلام - نیز جانشین پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - است، چنان که در غزوة تبوک نیز او را جانشین خود ساخت و کارهای خود را به او سپرد.
- استدلال شیعه در وجه دلالت این حدیث بر جانشینی علی - علیه السلام - این است که قرآن کریم یادآور می شود که حضرت موسی - علیه السلام - از خداوند درخواست نمود که برادرش هارون را وزیر و پشتیبان، و در امر رهبری وی را با او شریک نماید، چنان که می فرماید: «وَاجْعَلْ لِي وَزيراً مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي» [18]
- و خداوند درخواست او را برآورده ساخت،

- در حدیث یوم الدار چگونه می توان خلافت عام حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) را اثبات نمود؟ ص 159

وقتی آیه شریفه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» [21] بر پیامبر اکرم . صلی الله علیه و آله نازل شد، آن حضرت خویشاوندان خود را به منزل ابوطالب دعوت کرد. آنان که حدود چهل نفر بودند، در منزل ابوطالب گرد آمدند. پس از آنکه از آنان پذیرایی شد، پیامبر . صلی الله علیه و آله . روی به آنان کرد و گفت: ای فرزندان عبدالمطلب، در بین عرب هیچ جوانی بهتر از آن چه من برای شما آورده ام نیاورده است، زیرا من چیزی را آورده ام که خیر دنیا و آخرت شما را در بردارد. خداوند مرا برانگیخته است تا شما را به سوی او فراخوانم. کدام یک از شما مرا در این باره کمک می کند تا وصی و جانشین من باشد؟ آنان سکوت اختیار نمودند، در این هنگام علی . علیه السلام . برخاست و پشتیبانی خود را اعلان نمود، پیامبر . صلی الله علیه و آله . فرمود: او وصی و جانشین من خواهد بود، پس سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید.

- با وجود این قراین و دلایل محکم چگونه و چرا خلفای سه گانه و جمعی از صحابه با امیرالمؤمنین(علیه السلام) مخالفت کردند؟ (ص 160)

آن چه در این حدیث آمده است، خلافت علی . علیه السلام . است، نه خلافت بلافصل او. و این با عقیده اهل سنت نیز سازگار است، زیرا آنان علی . علیه السلام . را چهارمین خلیفه پیامبر . صلی الله علیه و آله . می دانند؛ لیکن باید توجه داشت که این احتمال برخلاف ظاهر چنین خطابی است؛ چرا که از نظر قواعد محاوره هرگاه فرمانروا یا رهبری، کسی را به عنوان جانشین خود برگزیند مفاد آن جانشینی بلافصل است. و اگر مقصود غیر از آن باشد، باید قرینه ای متصل یا منفصل اقامه کند، چنان که مثلاً ابوبکر بر بلا فصل بودن خلافت عمر تصریح نکرد، با این حال از نظر اهل سنت شکی در این که مقصود جانشینی بلافصل بوده است، وجود ندارد.

- اگر حق با حضرت امیر(علیه السلام) بود، چرا ایشان حق خود را نگرفت؟ (ص 162)

امت اسلامی در آن زمان از چند جهت دچار مخاطره بود:

یکی، از جهت قدرتهای بزرگ خارجی چون روم و ایران، زیرا خطر آن ها تا آن جا بود که پیامبر در آخرین لحظات عمر مبارک خود سپاه اسامه را برای مقابله با حمله احتمالی سپاه روم گسیل داشت.

از سوی دیگر، خطر منافقین در داخل جامعه اسلامی یک پارچگی امت اسلامی را تهدید می کرد.

بدیهی است در چنین شرایطی اگر امام علی . علیه السلام . برای گرفتن حق خود قیام می کرد، آتش جنگ داخلی شعله ور می شد، و چه بسا کیان اسلام و قرآن صدمه جبران ناپذیر می دید.

از این رو، امام علی . علیه السلام . امر مهم را فدای امر اهم کرد و راه مسالمت و سکوت را برگزید، تا در فرصت مناسب، حقیقت را بر مسلمانان روشن سازد، چنان که خود آن حضرت بر این مطلب تصریح کرده است.

- آیا دلیلی وجود دارد که امامت امامان دوازده گانه را اثبات نماید؟ (ص 164)

در صحیح مسلم از جابر بن سمره عبارتهای زیر از پیامبر . صلی الله علیه و آله . نقل شده است:

1. این امر پایان نمی پذیرد مگر پس از دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند.
2. تا هنگامی که دوازده خلیفه از قریش رهبری می کنند، این دین، عزیز خواهد بود.
3. این دین تا روز قیامت برپا است، و دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند، وجود خواهند داشت.
4. تا وقتی دوازده خلیفه بر مردم ولایت دارند، امر آنان گذرا است.
5. تا وقتی دوازده خلیفه از قریش بر سر کارند، اسلام عزیز است. [2]

- دلایل وجود امام زمان(علیه السلام) را بیان کنید. (عقلی و نقلی) (ص 175)

به طور کلی از دو طریق می توان وجود امام زمان(عج) را اثبات کرد:

1. طریق عقلي:

دلیل عقلي بر لزوم وجود امام معصوم، بر وجود امام زمان (عج) دلالت می کند؛ زیرا دلیل عقلي مزبور اختصاص به زمان ويژه ای ندارد، بلکه از زمان رحلت پیغمبر اکرم - صلي الله عليه و آله - تا قیامت را شامل می شود، چرا که مفاد آن بیانگر این است که تا وقتی تکلیف هست و مکلفانی هستند که از خطا و اشتباه مصون نیستند، باید امام و پیشوایی معصوم وجود داشته باشد.

به عبارت دیگر: آفرینش بدون وجود انسان کامل، تفسیر صحیح و خردپسندی ندارد، و به منزله کالبد بدون روح است. و انسان کامل به مثابه قلب و روح آدمیان و گهواره حیات انسان، یعنی زمین است. از این رو، در روایات آمده است: اگر حجت خدا وجود نداشته باشد، زمین، اهل خود را در کام خود فرو می کشد.[4]

امام علي - علیه السلام - نیز فرمودند: «زمین هرگز از حجت خدا خالی نخواهد ماند. و حجت الهی یا ظاهر است و مشهور، و یا خائف است و مستور، تا حجتها و بینات الهی باطل نگردد.

- تفاوت اعتقاد اهل سنت و شیعه در وجود امام زمان (علیه السلام) چیست؟ (ص 174)

وجود امام زمان (عج) مورد اتفاق همه شیعیان است، ولی اهل سنت در این مورد دو دسته اند:

1. گروهی از آنان که اکثریت را تشکیل می دهند، بر آنند که امام زمان فعلاً موجود نیست و قبل از قیامت به دنیا خواهد آمد.

2. جمعی دیگر در این مسئله با شیعه هم عقیده اند.[2]

اختلاف نظر دیگری که در مورد امام زمان (عج) وجود دارد، این است که از نظر شیعه و عده ای از علمای اهل سنت، آن حضرت از فرزندان امام حسین - علیه السلام - است، ولی عده ای دیگر از علمای اهل سنت او را از فرزندان امام حسن - علیه السلام - دانسته اند.

منشأ این اختلاف آن است که در منابع حدیث اهل سنت در این باره دو حدیث نقل شده است، ولی حدیثی که او را از اولاد امام حسین - علیه السلام - دانستند، مشهورتر است. با این حال، برخی از علمای شیعه و اهل سنت، وجوهی را برای توجیه حدیث دیگر نقل کرده اند.

- چرا حضرت دو غیبت داشتند؟ (ص 180)

از آن جا که چنین غیبت طولانی بدون مقدمه و آمادگی قبلی چه بسا شیعه را دچار شک و تردید در وجود امام عصر (عج) می ساخت، ائمه طاهرين - علیهم السلام - اولاً: پیش از آن، را خاطر نشان کرده اند تا شیعیان قبل از وقوع چنین حادثه عظیمی از آن آگاه باشند.

ثانیاً: از زمان امام هادی و عسکری - علیهما السلام - عملاً مسئله غیبت امام معصوم به آزمایش گذاشته شد. چنان که مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه» می نویسد: «روایت شده است که امام ابوالحسن هادی - علیه السلام - از شیعیان خود، به جز خواص شیعه - پنهان می شد، و امام عسکری - علیه السلام - حتی با خواص شیعه نیز از پشت پرده سخن می گفت مگر در اوقاتی که ملاقات های عمومی بود. فلسفه این کار آن بود که شیعه را با غیبت امام زمان (عج) آشنا سازد».

از این جا می توان به فلسفه غیبت صغری نیز پی برد. که همانا آماده ساختن شیعه برای غیبت طولانی امام عصر (عج) بوده است

- کیفیت غیبت حضرت و چگونگی آن را تبیین نمایید. (ص 181)

1. امام عصر (عج) در میان مردم حضور دارد، ولی آنان جسم او را نمی بینند، این نظریه از برخی احادیث نیز استفاده می شود. بنابراین نظریه، در مواردی که امام مصلحت می بیند، به اذن خداوند افرادی می تواند وجود امام - علیه السلام - را مشاهده کنند.

2. امام عصر (عج) در میان مردم حضور دارد و به صورت عادی زندگی می کند، ولی آنان او را نمی شناسند، اگر چه وجود او را می بینند، این نظریه نیز از برخی روایات استفاده می شود.

- علت و چرایی غیبت امام زمان (علیه السلام) را بیان نمایید. (ص 183)

1. «تکلیف» مبتنی بر اصل «اختیار» است، یعنی در صورتی می توان به کسی امر و نهی کرد و او را به انجام کاری تکلیف کرد که بتواند آن کار را انجام دهد یا آن را ترک نماید. بنابراین، مکلف نمودن انسان مجبور لغو و بیهوده است.
2. امام زمان (عج)، آخرین حجت معصوم خداوند است، و اوست که احکام الهی را به طور کامل اجرا خواهد کرد و حکومت عدل را در کل جهان برپا خواهد نمود. این مطلبی است که احادیث متواتر اسلامی بر آن دلالت می کند. چنان که پیش از این به آن اشاره شد.
3. سیره و روش پیامبران و رهبران الهی در معاشرت با افراد جامعه و حل و فصل امور مبتنی بر روش متعارف و معمول میان انسان ها می باشد، و استفاده از معجزه و روش های خارق العاده، امری استثنایی بوده و بهره گیری از آن به موارد ویژه اختصاص دارد؛ زیرا در غیر این صورت غرض از تکلیف و هدایت و ارشاد که آزمایش انسان ها و رشد و تعالی آنان از روی اراده و اختیار خویش است، عملی نخواهد شد.
- و نیز امدادهای غیبی که در زندگی دینداران و مؤمنان رخ داده است، در حد شایستگی ها و قابلیت هایی بوده است که آنان از طریق طاعت و بندگی خدا فراهم ساخته بودند.
4. با توجه به این که وجود و حضور امام زمان (عج) خطری جدی برای ستمکاران و تبهکاران می باشد، بدیهی است آنان به شدت با او خصومت ورزیده، و وجود و حضورش را تحمل نکردند، و در صد قتل و نابودی او برآیند، به همین جهت بود که خلفای عباسی جاسوسانی را گماشته بودند تا همسران امام عسکری . علیه السلام . را زیر نظر داشته باشند و از این طریق فرزند او را شناسایی نموده و او را از سر راه خود بردارند، ولی خداوند آثار بارداری را در مادر حضرت مهدی (عج) آشکار نساخت، تا دشمنان از راز وجود او آگاه نشوند و حجت خدا باقی بماند.

- دلایل ولایت فقیه در عصر غیبت چیست؟ (ص 199)

ضرورت تشکیل حکومت در جامعه از بدیهی ترین مسایل مربوط به اجتماع است. ضرورت این مسئله تا آنجاست که اگر امر بین عدم حکومت یا وجود حکومت غیر صالح دایر شود دومی بر اولی مقدم است -

احکام و دستورهای اسلامی نسخ نشده است و دین اسلام آخرین دین الهی است و احکام آن تا قیامت معتبر بوده و اجرای آنها مطلوب و ضروری است

در شریعت اسلامی یک سلسله احکام و قوانینی وجود دارد که اجرای آنها بدون تشکیل حکومت و در اختیار داشتن ابزارها و نهادهای حکومتی امکانپذیر نیستمانند ارای حدود و تعزیرات - حفظ و نگهداری اموال سرمایه های دولتی

اجرای احکام الهی و رسیدن به ارمائهای اسلامی وقتی امکانپذیر است که حکومت تحت نظارت و طعمت کارشناس مسایل و احکام اسلامی اداره شود و او همان فقیه هست

8. با توجه به بحث معاد:

- آثار نتایج ایمان به معاد چیست؟ (ص 206)

ارامش دل و تسکین خاطر- تقوی و پاکدامنی - تعهد و احساس مسئولیت - ایمان به معاد و آینده نگری -

- برهان حکمت و غایت را بر اثبات معاد تبیین نمایید. (ص 213)

جهان، آفریده و فعل خداوند حکیم است، و فعل فاعل حکیم، بدون غایت نخواهد بود. بنابراین، جهان دارای غایت است.

و غایت [1] عبارت است از فعلیت و کمالی که متحرک به واسطه حرکت به آن نایل می گردد، و با وصول به آن از حرکت باز می ایستد. مانند دانه و هسته گیاه که پس از رسیدن به آخرین مرحله فعلیت و کمال ممکن برای آن گیاه، غایت خود را بازیافته و حرکت آن پایان می پذیرد.

از سوي ديگر، وقتي به جهان طبيعت مي نگريم، آن را نمايشگاه بزرگي از پديد آمدن ها و فاني شدن ها، و زندگي ها و مرگ ها مي بينيم، يعني هيچ چيز حالت ثبات و قرار ندارد، بلکه يك پارچه به حرکت و تغير است، و ثبات و قرارهاي آن موقت و مقطعي است، نه دائمي و نهايي. بسان ايستگاه هاي ميان راه که مقصد نهايي حرکت نمي باشند. بنا بر اين، اگر در وراي حيات اين جهان که بي ثباتي و بي قراري بر آن حاکم است، حياتي ثابت، پايدار و لايتغير وجود نداشته باشد، هيچگاه به غايت نهايي نخواهد رسيد، و در نتيجه آفرينش اين جهان بدون غايت و بيهوده خواهد بود؛ ليکن چون آفريدهاگر جهان، حکيم است و فعل او بدون غايت نمي باشد، بنا بر اين حيات دنوي غايتي دارد که همان حيات اخروي است.

- چگونه اخبار و گزارشات غيبي قرآن بر قيامت و وقوع آن دلالت مي کند. (ص 221)

برهان وفاي به وعده، تنها لزوم معاد را در مورد موحدان و صالحان، همانآن که وعده پاداش داده شده اند، اثبات مي کند. در اين جا برهان عقلي ديگر نظير برهان چهارم وجود دارد که مدلول آن اعم است. تقرير آن چنين است:

1. خداوند از وقوع قيامت خبر داده است. 2. خبرهاي الهي صادق و مطابق با واقع است. 3. بنا بر اين، وقوع قيامت امري يقيني و حتمي است.

- آيا معاد جسماني است يا روحاني؟ با يك دليل اثبات نماييد. (ص 224 و 225)

1. فقط معادي جسماني: در قيامت جز بدن و لذايد و آلام بدني و حسي تحقق ندارد.

2. فقط معاد روحاني: در قيامت جز روح و لذايد و آلام روحي و عقلي تحقق ندارد.

3. اعتقاد به هر دو معاد: در قيامت هم روح محشور مي شود و هم بدن، و علاوه بر لذايد و آلام حسي، آلام و لذايد روحي و عقلي نيز تحقق دارد.

از آنچه گفته شد، روشن مي شود که اعتقاد به هر دو نوع معاد جسماني و روحاني مبتني بر امور زير است:

الف. حقيقت انسان را بدن مادي اوتشكيل نمي دهد، بلکه حقيقت انسان عبارت است از نفس و روح او. که مجرد از ماده مي باشد، و با مرگ بدن به حيات خود ادامه مي دهد.

ب. در سراي آخرت بدن هاي مردگان صورت هاي پيشين خود را باز يافته، و نفس و روح آدميان که با مرگ، از بدن قطع علاقه کرده بود، به بدن ها تعلق گرفته و در نتيجه بدن هاي مرده زنده مي شوند.

ج. پاداش ها و كيفر هاي اخروي منحصر در آلام و لذايد حسي و بدني نبوده، يك رشته لذايد و آلام كلي و عقلاني نيز تحقق مي يابد.

بنا بر اين، کسانی که حقيقت انسان را در همان جنبه مادي و بدن او خلاصه کرده و روح را نيز امري مادي دانسته اند، معاد را منحصر در معاد جسماني مي دانند.

برعکس، آنان که روح را واقعيتمی مجرد از ماده مي دانند که پس از مرگ بدن هم چنان به حيات خود ادامه مي دهد، ولي به تعلق دوباره آن به بدن معتقد نيستند، فقط به معاد روحاني قايل شده اند، چنان که اکثريت فلاسفه بر اين عقیده بوده اند.

ولي آنان که در عين اعتقاد به تجرد نفس از ماده و بقاي آن پس از مرگ، اعاده بدن را به صورت پيشين و تعلق نفوس را به آنها پذيرفته اند، و بر اين عقیده اند که در سراي ديگر علاوه بر لذايد و آلام حسي و بدني، آلام و لذايد روحي و عقلي نيز وجود دارد، به هر دو معاد جسماني و روحاني معتقد مي باشند.

- چگونه معاد جسماني از طريق آيات قران اثبات می شود؟ (ص 228)

ابراهيم عليه السلام. و چگونگي احياي مردگان

قرآن کریم یادآور می شود که ابراهيم خليل عليه السلام. از خداوند درخواست کرد تا چگونگي احياي مردگان را به او نشان دهد.

خداوند درخواست او را پذیرفت و دستور داد تا چهار پرنده را ذبح و بدنهای آنها را ذره ذره کند. آن گاه آنها را به هم درآمیزد، و سپس آنها را به چند قسمت تقسیم کرده و بر بالای چند کوه بگذارد، سپس هر یک از آن پرندگان را با نام او بخواند، و بنگرد که چگونه اجزای پراکنده از نقاط مختلف گرد آمده، و آن پرنده شکل نخست خود را بازیافته و زنده می گردد، چنان که می فرماید:

«وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى؟ قَالَ: أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ؟ قَالَ: بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيَطْمَئِنُّ قَلْبِي قَالَ: فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» [9]

آیه یاد شده، به روشنی بر معاد جسمانی و زنده شدن بدن های مردگان دلالت دارد، زیرا ابراهیم از خداوند درخواست می کند تا چگونگی احیاء مردگان را در قیامت به او نشان دهد، و از پاسخ خداوند و دستوری که به ابراهیم داده شد، معلوم می شود که سؤال او مربوط به حشر و بعث بدن های متلاشی شده و پراکنده در زمین بوده است، و هرگاه پرسش او فقط ناظر به معاد روحانی و حشر ارواح بود، نیازی به انجام آن برنامه ویژه نبود، و اصولاً مسئله معاد روحانی قابل مشاهده حسی نمی باشد.

- آیا عقل معاد روحانی و جسمانی را قبول می نماید؟ (ص 225 ص 227)

این که معاد روحانی مورد وعده و خبر الهی است در آینده بیان خواهد شد، اما این که معاد روحانی مقتضای عدل، حکمت و رحمت خداوند است، بیان آن این است که: چون عده ای از انسانها در مراتب عالی از کمال علمی و عملی قرار دارند، تا آن جا که لذاپذ و آلام حسی و بدنی در نظر آنان ارزش چندانی ندارد و جز به رضای دوست و لقای محبوب نمی اندیشند، بدون شک شایستگی پاداشی متناسب با کمالات خود را دارند. در این صورت، اکتفا نمودن به پاداش های حسی و بدنی (معاد جسمانی) موجب بطلان این شایستگی و تضییع حق آنان است. و این با رحمت و حکمت و عدل الهی منافات دارد.

براهین عقلی که بر اثبات لزوم معاد و جهان آخرت اقامه گردید، دو گونه اند:

1. برخی از آنها عقلی صرف می باشند، یعنی، هر دو مقدمه آنها عقلی است، مانند برهان های اول تا سوم 2، برخی از آنها عقلی محض نبوده و یکی از مقدمات آنها نقلی و شرعی است، مانند برهان های چهارم و پنجم که صغرای آن (موعود بودن قیامت) نقلی است، هر چند کبرای آن (لزوم وفا نمودن به وعده) از بدیهیات عقل می باشد. با توجه به مطلب یاد شده، یادآور می شویم که از براهین قسم اول (عقلی محض) معاد جسمانی به دست نمی آید، لیکن از براهین قسم دوم می توان معاد جسمانی را نیز اثبات کرد؛ زیرا بخشی از پاداش های اخروی جزئی و حسی است و تحقق آن ها متوقف بر معاد جسمانی می باشد.

9. به شبهات زیر در بحث معاد جسمانی پاسخ دهید.

- اگر بدن محشور در قیامت همان بدن نباشد، فرد دیگری ثبات و معاقب خواهد بود. (ص 243)

- طبق نظام عالم بدن ها می مانند و جزء و اجزاء بدن های دیگر می شوند، در قیامت چگونه این بدن ها محشور

می شود؟ با بدن آکل هستند یا ماکول؟ (ص 243) پاداش و کیفر در حقیقت مربوط به نفس است و ملاک عینیت و شخصیت انسان نیز همان نفس است نه بدن و نیز در این فرض تنها قسمتی از اجزای ماکول جزو بدن اکل میگردند نه تمام آن و دلیلی بر اتحاد بدن اخروی با بدن دنیوی از همه جهات حتی از جهت کمیت و حجم در دست نیست

- آیا اگر معاد جسمانی باشد تکرار همین حالات دنیایی لازم نمی آید؟ (ص 245)

10. تناسخ به چه معناست؟ (ص 249)

«تناسخ» از ریشه «نسخ» گرفته شده و کاربرد لغوی آن با دو ویژگی همراه است:

1. تحول و انتقال.
2. تعاقب دو پدیده که یکی جانشین دیگری گردد.

- اقسام تناسخ را نام برده و کوتاه توضیح دهید. (ص 249)

«تناسخ» عبارت است از این که: روح از بدنی به بدن دیگر منتقل شود، که در این جا تحول و انتقال هست، ولی حالت تعاقب، که یکی پشت سر دیگری درآید، وجود ندارد.

- چرا نمی توان به طور مطلق تناسخ را پذیرفت؟ (ص 259-258)

1. تعلق دو نفس به یک بدن

لازمة قول به تناسخ، تعلق دو نفس به یک بدن و اجتماع دو روح در یک تن می باشد. این برهان مبتنی بر دو اصل است:

1. هر جسمی - اعم از نباتی و حیوانی و انسانی - آن گاه که آمادگی و شایستگی برای تعلق نفس را داشته باشد، از جانب خداوند به او افاصة نفس می شود؛ زیرا مشیت خدا بر این تعلق گرفته است که هر ممکن را به کمال مطلوب خود برساند. در این صورت، سلول نباتی خواهان نفس نباتی، نطفة حیوانی خواهان نفس حیوانی، و جنین انسانی خواهان نفس انسانی می باشد، و نفس مناسب هر یک، به وی اعطا می گردد.

2. اگر با مرگ انسانی، نفس وی به جسم نباتی یا حیوانی یا جنین انسانی تعلق گیرد، در این صورت جسم و بدن مورد تعلق این نفس، دارای نوعی تشخص و تعیین و حیات متناسب با آن خواهد بود.

لازمة این دو مقدمه آن است که به یک بدن، دو نفس تعلق بگیرد: یکی، نفس خود آن جسم که بر اثر شایستگی از جانب آفریدگار اعطا می شود؛ و دیگری، نفس مستنسخ از بدن پیشین و این در حالی است که اجتماع دو نفس در یک بدن از دو نظر باطل است: اولاً؛ برخلاف وجدان هر انسان مدرکی است، و تاکنون تاریخ از چنین انسانی گزارش نکرده است که مدعی دو روح و دو نفس بوده باشد.

ثانیاً؛ لازم است از نظر صفات و یافته های نفسانی پیوسته دو وصف را در خود بیابد مثلاً آن جا که از طلوع آفتاب آگاه

می شود و یا به کسی عشق می ورزد باید در خود این حالات را به طور مکرر در یک آن بیابد. [4]

به عبارت دیگر: نتیجه تعلق دو نفس به یک بدن، داشتن دو شخصیت و دو تعیین و دو ذات، در یک انسان است، و در حقیقت لازمة آن این است که واحد، متکثر؛ و متکثر، واحد گردد؛ زیرا فرد خارجی یک فرد از انسان کلی است و لازمة وحدت، داشتن نفس واحد است، ولی بنابر نظریة تناسخ، دارای دو نفس است، و در نتیجه باید دو فرد از انسان کلی باشد و این همان واحد بودن متکثر و یا متکثر بودن واحد است.]

- چه تفاوتی بین تناسخ و تجسم اعمال است؟ (ص 280)

- تناسخ با مسخ چه تفاوتی دارد؟

- اصالت و تجرد نفس از دیدگاه قرآن را بحث و بررسی نمایید. (ص 275)

آیات یاد شده بر اصالت و تجرد نفس دلالت دارند، و اثبات می کنند که حقیقت انسان جسم و بدن او نیست که با مرگ از فعالیت باز ایستاده و پس از مدتی متلاشی می گردد، بلکه حقیقت انسان همان نفس او است که با بدن ارتباط تدبیری دارد و با مرگ بدن، حیات او قطع نمی شود، بلکه حیات او همچنان ادامه داشته، و برخوردار از نعیم و پاداش، یا گرفتار عذاب و رنج خواهد بود و این

سعادت و شقاوت نتیجه حالات جسمانی و حیات بدنی و مادی او نمی باشد، بلکه نتیجه ملکات و اعمال اوست، بدیهی است احکام و آثار یاد شده با خواص و آثار جسم متفاوت است، و در نتیجه روح و نفس انسانی مادی و جسمانی نیست. مطلب مزبور از آیات دیگری از قرآن نیز به دست می آید، که از آن جمله آیات مربوط به توفی نفس است؛ زیرا همان گونه که پیش از این یادآور شدیم. توفی به معنای گرفتن چیزی به صورت کامل می باشد، و این در حالی است که بدن پس از مرگ متلاشی گردیده و فانی می شود. بنابراین، آن چه کاملاً گرفته شده و باقی است، همان نفس مجرد از ماده است، چنان که قرآن کریم در پاسخ این شبهه منکران معاد که: «چگونه انسان پس از آن که اجزای او متلاشی گردیده و در زمین پراکنده و ناپدید شد، بار دیگر حیات نوین پیدا می کند؟

- چگونه عالم برزخ قابل اثبات است؟ (ص 271)

از آیات قرآن و احادیث اسلامی به روشنی برمی آید که انسان پس از مرگ مستقیماً وارد عالم قیامت نمی شود؛ زیرا فرا رسیدن عالم قیامت، اولاً با يك سلسله انقلاب ها و دگرگونی های کلی در همه موجودات زمینی و آسمانی همراه است؛ ثانیاً در آن روز همه انسان ها جمع می شوند.

نکته دیگری که از آیات قرآن و نصوص دینی استفاده می شود این است که انسان در فاصله میان مرگ و قیامت در خاموشی و بی حسی فرو نمی رود، بلکه دارای احساس بوده و از چیزهایی لذت یا رنج می برد. متکلمان اسلامی به پیروی از قرآن کریم، این فاصله را «برزخ» می گویند، بنابراین، دومین عالمی که انسان پس از عالم دنیا در آن زندگی می کند، عالم برزخ است.

11. اصطلاحات یر را توضیح دهید.

- **نفخ صور** (ص 289) از آیات متعدد قرآن برمی آید که به هنگام پایان یافتن عمر جهان، نخست فریاد مهیب و هولناکی شنیده می شود و به دنبال آن نظام کیهانی به هم می خورد و حوادثی که پیش از این یادآور شدیم، رخ می دهند، آن گاه فریاد مهیب دیگری بلند می شود، و پس از آن مردگان زنده شده و در صحنه قیامت حاضر می گردند. قرآن کریم این دو فریاد را با تعبیرهای مختلف بیان کرده است، معروفترین آنها «نفخ در صور» است

- **اعراف و اعرافیان** (ص 303) اعراف: عرف به معنای مکان مرتفع هست اعراف جمع عرف می باشد عرف به معنای مکان مرتفع هست چنانکه موی بلند پشت گردن اسب را عرف الفرس گویند و

اعرافیان: اعرافیان مردانی از اهل منزلت و کرامت می باشند - کسانی هستند که هیچ یک از حسنات و سیئاتشان بر دیگری رجحان ندارد ولی به شفاعت و مغفرت الهی امیدوارند- همان افراد مستضعف می باشند که به خاطر نارسایی های فکری و مانند آن مکلف به تکالیف الهی نبوده و در نتیجه نه شایسته پاداشند و نه مستحق کیفر

- **عشرات الساعة** اشراط الساعة، اصطلاحی قرآنی و حدیثی بوده و بر مجموعه حوادثی اطلاق می شود که پیش از واقعه عظیم قیامت روی خواهد داد.

- **توفی** (ص 268) : از ماده وفی به معنای گرفتن چیزی به وجه تمام و کمال است موت ناظر به بدن و توفی مربوط به روح و نفس آدمی می باشد.

- **صراط** (ص 305): صراط به معنی راه و طریق - چنانکه دین صراط نامیده می شود مقصود از صراط در این جا راهی است که در قیامت مانند پلی بر روی دوزخ قرار دارد که به بهشت منتهی می گردد و اید همه انسانها از آن عبور کنند و در وصف آن آمده که از مو باریکتر است

- عقبه های صراط(ص 307): عقبه یعنی گردنه صعب العبور- منظور در اینجا دستورات الهی که باید انسانها در برابر آنها پاسخگو باشند یعنی اعمال نیک به عقبه ها تشبیه شده اند. و منظور این است که انسان هایی که در پیروی از دستورات خداوند کوتاهی کرده اند در قیامت در شرایط سختی قرار خواهند گرفت. مانند کسانی که میخواهند از گردنه های صعب العبور را بپیمایند.

12. سنجش اعمال در قیامت چگونه است؟ نظر علامه و شیخ مفید را بیان کنید. ص 279

شیخ مفید(ره) در این باره گفته است:

«از روایات به دست می آید که: ارواح، پس از مرگ بدن ها دو دسته اند: برخی از آنان بهره مند از پاداش و یا گرفتار عقاب می باشند؛ و برخی از آن ها ثواب و عقاب را درک نمی کنند، چنان که از امام صادق . علیه السلام . روایت شده که فرمود: روح آنان چه ایمان خالص دارند یا کافر محض می باشند، پس از مرگ به هیکلی همانند بدن دنیوی تعلق گرفته و تا روز قیامت به اعمال خود جزا داده می شوند. و در آن روز خداوند بدن او را زنده کرده و بار دیگر روح به بدنش تعلق گرفته و جزای کامل اعمال خود را می بیند».

شیخ مفید(ره) سپس در مورد مؤمنان به آیه مربوط به مؤمن آل یاسین، و در مورد کافران به آیه مربوط به عذاب آل فرعون استشهد کرده و آن گاه گفته است:

«آنان چه ایمان خالص نداشته و کافر محض نیز نمی باشند، در عالم برزخ نه مورد سؤال واقع می شوند، و نه پاداشی را درک می کنند، و نه عذاب می شوند».

علامه مجلسی(ره) نیز آن جا که از طوایف سه گانه انسان ها در عالم برزخ سخن گفته گروه سوم را که نه ثواب دارند و نه عقاب، به عنوان «مستضعفان» نامیده و گفته است:

«آن چه از آیات و روایات بسیار و براهین قطعی استفاده می شود، این است که نفس، پس از مرگ باقی است، و اگر کافر محض باشد معذب، و اگر مؤمن خالص باشد منعم می باشد، و اگر از مستضعفان باشد به حال خود رها می گردد...»[6] او در جای دیگر نیز گفته است:

«مقتضای قواعد عدلیه و ظواهر نصوص دینی این است که سؤال در قبر به انسان هایی که واجد شرایط تکلیف بوده و مکلف بوده اند، اختصاص دارد، و شامل کودکان، سفیهان و دیوانگان و مستضعفان نمی گردد».[7] بنابراین، مقصود از مؤمن و کافر محض کسانی هستند که شرایط تکلیف را دارا بوده اند.

13. یکی از شاهدان در روز قیامت مکان است، لیکن مکان فاقد حس و درک چگونه می تواند شهادت دهد؟(ص 316)

این نوع آیات و روایات و نیز آیات و روایات دیگر از این قبیل ما را به یک حقیقت رهنمون می گردند و آن این است که تمام موجودات از نوعی ادراک برخوردارند، و میزان درک و آگاهی آنها بستگی به میزان درجه وجودی آنها دارد چنان که قرآن کریم در جای دیگر می فرماید:

هیچ موجودی نیست مگر آن که خدا را تسبیح می گوید ولی شما تسبیح آنان را درک نمی کنید.[26]

این مطلب از نظر مبانی حکمت متعالیه در فلسفه اسلامی امری مسلم و غیر قابل تردید است و این خود از امتیازات و شگفتی های قرآن است که از یک واقعیت بسیار دقیق پرده برداشته است آن هم در زمانی که فکر و اندیشه بشر کمترین توجهی به این نوع مطالب دقیق نداشته است.

14. مقصود از تجسم اعمال چیست؟ (ص 323)

مقصود از «تجسم» یا «تمثل» این است که آن چه انسان در این جهان انجام داده است، در جهان دیگر به صورتی متناسب با آن جهان نمودار گردد. و به عبارت دیگر: پاداش ها و کیفرها، نعمت ها و نعمت ها، شادمانی و سرور، درد و شکنجه های اخروی،

همه و همه همان حقایق اعمال دنیوی انسان ها است که در حیات اخروی خود را نشان می دهند.

و به دیگر سخن: هر کرداری که انسان انجام می دهد، خواه خوب باشد و خواه بد، یک صورت دنیوی دارد که ما آن را مشاهده می کنیم، و یک صورت اخروی که هم اکنون در دل و نهاد عمل نهفته است، و روز رستاخیز پس از تحولات و تطوراتی که در آن رخ می دهد، شکل کنونی و دنیوی خود را از دست داده و با واقعیت اخروی خود جلوه می کند، و موجب لذات و شادمانی، و یا عامل آزار و اندوهی می گردد. بنابراین، اعمال نیک این جهان در روزگار رستاخیز تغییر شکل داده و به صورت نعمت های بهشتی درخواهد آمد، چنان که اعمال به صورت آتش و زنجیر و انواع عذاب نمودار خواهند شد.

15. آیا عقل و علم تجسم اعمال را می پذیرند؟ توضیح دهید. (ص323)

اما این که وجود عرض در این جهان متکی به وجود جوهر است، دلیل بر آن نیست که در سرای دیگر نیز چنین باشد؛ زیرا احکام آخرت با احکام دنیا متفاوت است، مگر در محالات ذاتی که تبدیل در آن ها محال است. قرآن کریم با صراحت بیان نموده است که در قیامت زمین و آسمان و آن چه در آنهاست تبدیل می یابند.[1]

بنابراین، از نظر عقلی تجسم اعمال کاملاً امکان پذیر است، و دلایل نقلی نیز بر تحقق آن دلالت دارند، و هیچ گونه ضرورتی برای تأویل آنها وجود ندارد.

بنابراین، از نظر علم جدید، تبدیل یافتن اعمال انسان در جهان دیگر به ماده دیگر امری ممکن و قابل قبول است، در نتیجه علم تجربی نیز به گونه ای تجسم اعمال را تأیید می کند.[3]

در پایان، یادآور می شویم که اعتقاد به تجسم اعمال با وجود پاره ای پاداشها یا کیفرهای قراردادی که متناسب با نوع اعمال و بر اساس علم و حکمت الهی مقرر گردیده است، منافات ندارد؛ زیرا اگر از هرگونه پیش داوری بپرهیزیم و صرفاً با استناد به آیات قرآن و روایات در این باره داوری کنیم، باید هر دو گونه پاداش و کیفر را پذیرا باشیم.

16. رابطه تجسم اعمال و شفاعت چیست؟ آیا می توان شفاعت را غالب بر تجسم اعمال دانست؟ (ص336)

چنان که اعتقاد به تجسم اعمال با مسئله شفاعت که از ضروریات شریعت اسلام است نیز منافات ندارد؛ زیرا همان گونه که در این جهان قوانین الهی از طریق اسباب و علل ویژه عمل می کنند، در سرای آخرت نیز چنین است و هیچ اشکالی ندارد که شفاعت به عنوان یک علت و سبب قوی تر، در موارد خاص تجسم اعمال غلبه نماید، همان گونه که اسباب و علل طبیعی نیز گاهی یکدیگر را خنثی می سازند.

به عبارت دیگر: همان گونه که توبه قبل از فرا رسیدن مرگ، مانع از تجسم و تمثل گناه در سرای دیگر می شود، شفاعت نیز در جهان دیگر از موانع تجسم عمل به شمار می رود.[4]

17. الف) شرایط شفاعت را بیان کنید. (ص340)

ب) شفیعیان چه کسانی هستند؟ (ص344)

پیامبر اکرم - فرشتگان شهیدان و پیامبران - اهل بیت - عالمان الهی - قرآن کریم - مومنان پارسا - عبادات و کارهای نیک - خویشاوندان و همسایگان

ج) چه کسانی از شفاعت محرومند؟ (ص346)

همه کسانی که به خدا ایمان داشته باشند و با رسول اکرم دشمنی نداشته باشند مشمول شفاعت می شوند - البته افراد به خاطر شایستگی هایی که دارند زودتر مشمول شفاعت خواهند بود البته مقصود از مانع بودن پاره ای از گناهان مانند کوچک شمردن نماز

خیانت و ستم این است که چنین افرادی در آغاز مورد شفاعت قرار نخواهند گرفت و داخل دوزخ می شوند ولی براساس آیات و روایات که به شمول شفاعت نسبت به همه مومنان دلالت دارد سرانجام از عذاب نجات خواهند یافت.

18. مبادی و مبانی کلامی شفاعت را بیان و توضیح دهید. (ص 347)

رحمت گسترده خداوند - قانون علیت در جهان - دعای پیامبران و مغفرت الهی

19. اگر کسی بگوید شفاعت باعث جرات بر گناه می شود، چه پاسخی باید داد؟ (ص 349)

در صورتی که وعده ی شفاعت مایه تجری بر گناه می شود که به صورت مطلق و بدون هیچگونه قید و شرط باشد ولی واقعیت امر در باب شفاعت چنین نیست زیرا همانگونه که بیان شد تحقق شفاعت مشروط به یک شلشله شرایط است و تا اذن و رضایت خداوند به شفاعت تعلق نگیرد شفاعت سود نخواهد بخشید و این که چه گناهایی و در چه وقت مشمول شفاعت دایم خواهند شد دقیقا روشن نیست

20. تفاوت شفاعت در قیامت با پارتی بازی های دنیوی چیست؟ (ص 352)

گاهی تصور می شود شفاعت در قیامت از قبیل پارتی بازی های دنیوی است را که در آنجا نه حق کسی ضایع میگردد که امری مذموم و ناپسند است ولی چنین برداشتی اطرز شفاعت اشتباه محض است زیرا آنچه در پارتی بازی مذموم است نقش وساطت کردن یا وساطت پذیری نیست بلکه نکوهش مربوط به نوع شیوه وساطت است در مورد شفاعت اخروی هیچ یک از جهات نکوهش شده و غیر آن وجود ندارد چرا که در آنجا نه حق کسی ضایع میگردد و نه تبعیض ناروا صورت میگیرد و نه حرمت قانون الهی شکسته می شود.

21. چگونه شفاعت باعث تبعیض بین افراد نمی شود؟ (ص 351)

تصور شده است که چون شفاعت همگانی نیست مستلزم تبعیض در مجازات خواهد بود که با اصل عدل الهی در مقام کیفر منافات دارد زیرا اگر بناست شفاعت گناهکاران را از عذاب دوزخ نجات دهد نباید تفاوت و تبعیضی در کار باشد چرا که گناه هرچه باشد حریم الهی را نقض می کند و همین نقض حریم الهی است که سزاوار کیفر است.

22. آیا بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند؟ (ص 355)

و اقد راه نزله اخری - عند سدره المنتهی 0 جنه الماوی

بهشت نزد سدره المنتهی است و پیامبر در شب معراج جبرئیل را هیئت اصلی اش در آنجا مشاهده کرد آیات بیانگر این است که بهشت هم اکنون وجود دارد زیرا اگر جنه الماوی وجود نداشت چنین تعبیری صحیح نخواهد بود.

23. اختلاف امامیه و معتزله را درباره مرتکبان گناهان کبیره بیان نمایید. (ص 358)

گروهی از معتزله معتقدند که اگر کسی مرتکب گناه شد و بدون توبه از دنیا رفت حتما وارد دوزخ خواهد شد ولی از نظر امامیه و عده ای از معتزله عمل به وعید از نظر عقل بر خداوند واجب نیست زیرا در مورد وعید خداوند برای کسی حقی جعل و اعتبار نکرده است تا عمل به آن وعده واجب باشد بلکه عقاب حق خداوند است و او میتواند با شرایط خاص از حق خود بگذرد